

خانه بزرگ در اختیار نوعروسان

وقتی قدم به این خانه می‌گذاریم، نخستین چیزی که چشمان را می‌گیرد، فضای دل‌باز آن است. سقف بلند، نشیمنی مفروش به فرش‌های فیروزه‌ای یک‌دست و مبلمانی هماهنگ با این فضا و در عین حال ساده و بی‌آلایش، همه این بزرگی و امکانات، در اختیار نوعروسانی است که اینجا می‌شود تالار عروسی شان و دعوت شده‌ها هم همراهان خاله عصمت، دوستان و آشنایان اویند. می‌گویند اشیایم می‌توانند حس مثبت یا منفی ساطع کنند. به خاطر خبرخواهی‌های خاله عصمت، فضای اینجا حس مثبتی دارد. انگار از دیوارهایش بوی مهربانی و نیکوکاری می‌بارد. زیرمیز بزرگ مبلمان خاله عصمت یک شل کنسرو و



ترشی است. می‌گویند این را آورده‌اند اینجا که به قیمت مناسب ترین خانم‌هایی که روضه و عروسی می‌آیند، بفروشیم. از هر گوشه این خانه، موضوع یک کار خیر و نیک مطرح می‌شود. خانم اشرفی بایان اینکه شب‌های قدر هم در این خانه مراسم احیا برگزار می‌شود، ادامه می‌دهد: به خواست اهالی و خانم‌هایی که از سال‌ها قبل یکدیگر را می‌شناسیم، اینجا مراسم شب‌های قدر برگزار می‌کنیم. ولی فقط روضه و دعا نیست؛ از سال ۹۷ که به اینجا آمدم، بیش از پنجاه عروسی برای دختران نیازمند برگزار کرده‌ایم. خانم اشرفی از گوشه‌اش یک فیلم نشانمان می‌دهد: همین طور که عروسی‌رامی بینیم، او هم توضیح می‌دهد: برای این مراسم یک گروه دف‌نوازی داریم که رایگان اجرامی‌کنند. بابک آرایشگاه هم صحبت کرده‌ایم

و دختر خانم‌ها را رایگان آماده مراسم عروسی می‌کنند. به غیر از آن، همه خانم‌هایی که تشریف می‌آورند، هدیه و کادو می‌آورند. خاله عصمت ما را به اتاقش می‌برد. پشت چرخ خیاطی قدیمی‌اش می‌نشیند. از رفاقت او با این چرخ حدودا پنجاه سالی می‌گذرد؛ وقتی دختر جوان و مجردی بود که آموزش خیاطی را به پایان رسانده بود و مادرش یکی از چرخ‌های مربی‌اش را برای او به هفتصد تومان خرید. همین طور که گوشه‌ای از تور سفید را زیر سوزن می‌نشانند، می‌گویند: یک بار تعداد زیادی لباس عروس آوردند که من آن‌ها را به کسانی که لازم دارند، برسانم. به پیشنهاد عروسم، یکی دو تارنگه داشتیم برای همین مراسم عروسی. سطح این لباس‌ها آن قدر بالا بود که حتی بعضی از آشنایان در مراسمشان از آن‌ها استفاده کردند.

قصه‌های زیرزمین

عصمت خانم اشرفی همیشه سعی کرده است در زندگی روزمره خود و همسرش، مرحوم محمد حسن غیرتی که جانباز چهل درصد بود، حواسش به نیازمندان هم باشد. حتی پیش از شیوع ویروس کوید ۱۹، او مبلغی از حقوق شخصی‌شان را جدا می‌کرد و بسته‌های معیشتی شامل مواد غذایی و ملزومات بهداشتی برای خانواده‌های کم‌درآمد تهیه می‌کرد.

او می‌گوید: من از همان اول خانه‌داری ام جلسه قرآن برگزار می‌کردم. مشکلات نیازمندان گوش به گوش، به من می‌رسید. یکی می‌گفت مثلاً دختر من عقد کرده و وسیله ندارد. بالاخره کار را شروع کردم. افراد با تلفن به من اطلاع می‌دادند. درواقع ما خانواده‌ای بودیم که چون رفاهی نسبی داشتیم و شرایطمان متعادل تر بود، نسبت به اطرافیان بی تفاوت نبودیم. در همین خانه جدید هم فقط عروسی برگزار نمی‌شود. اینجا بسته معیشتی تدارک



انگشت نجات بخش

عصمت خانم اشرفی، از همسرش، مرحوم غیرتی که سرآشپز بیمارستان آریا بوده است، این طور می‌گوید: بیمارستان آریا به «یغمائی‌ها» معروف بود. شوهرم در سال‌های جنگ، چند بار درخواست کرده بود به جبهه برود، ولی موافقت نشد. بالاخره تصمیم گرفت بدون حقوق برود. سال ۶۵، پسر بزرگم دوسه ماهه بود که از طریق بسیج رفت. اشرفی از شرایط دشواری می‌گوید که همسرش تعریف می‌کرده است: «می‌گفت با اسب و الاغ، مهمات می‌بردند. بار آخر که اعزام شد، یک تسبیح همراه داشت. یکی از رزمندگان به او می‌گویند این تسبیح را به من یادگاری بده. اصرار داشته تسبیح را بگیرد و به جایش انگشترش را بدهد. توجیهش هم این بوده که بالاخره یکی‌شان شهید می‌شوند و باید از هم یادگاری داشته باشند.»

عصمت خانم به تصویر بزرگ همسرش که روی یک بنر چاپ شده است، نگاه می‌کند و ادامه می‌دهد: اتفاقاً انگشتر قطوری هم بود. شوهرم می‌گفت موقعی که عملیات شروع شد، عراقی‌ها به طرف او خمپاره‌ای می‌زنند که ترکشش به رکاب سنگین همان انگشتر برخورد می‌کند. به خاطر همان انگشتر، فقط بخشی از انگشترش قطع شد و آسیب دیگری ندید. حسن آقا تعریف می‌کرد اگر آن انگشتر نبود، ترکش به قلبش اصابت می‌کرد. بعد می‌گفت در برگشت همان رزمنده‌ای را که تسبیح از او گرفته بود، دید که شهید شده بود.

حالا نوه‌های عصمت خانم که پای حرف‌های او نشسته‌اند، خاطراتشان را مرور می‌کنند. بنیامین و آیتا می‌گویند «بابایی می‌گفت انگشترش را گربه خورده!»



دستگیری عادت‌های قدیمی

در اتاق کوچک خانه، خاله عصمت کنار پنجره بزرگی نشسته است که نور خورشید را به آرامی به درون می‌تاباند. گوشی تلفن را در دست گرفته است و یکی یکی با دوستان و آشنایانش تماس می‌گیرد. این عادت قدیمی او است: درست از همان جوانی که دلش برای کمک به هم نوع می‌تپید و همیشه در صدد جمع کردن کمک مالی برای نیازمندان بود. هر ماه و سال، این خانه تبدیل به سالنی برای برگزاری جشن عروسی می‌شود؛ بستگی به این دارد دختر دم‌بختی باشد یا نه. البته دم‌بخت که زیاد است، ولی به موضوعات زیادی بستگی دارد؛ مثلاً عروس، این مراسم را بخواهد، جهیزیه و اسباب و اثاثیه ضروری‌اش فراهم شده باشد و چیزهای دیگر. تصویر فیلم کوتاهی که خاله عصمت نشانمان داد، در ذهنم یادآوری می‌شود. عروس خانم آرایش شده و لباس پوشیده، بالای مجلس نشسته است. مهمانان هم فضای خانه را پر کرده‌اند. گروه دف‌نوازان می‌نوازند. عروس خاله عصمت، پذیرایی می‌کند و همه مهمانان تمام عیار آمده‌اند. با هدیه و خوشحالی، قبل از شروع مراسم، هدیه‌ها را تفکیک کرده‌اند. گل درشت‌ها را روی میز کنار در ورودی و سایر کادوها در گوشه‌ای دیگر. در پایان مراسم نیز هدایا تحویل عروس خانم می‌شود.

